

معیار اثبات در دعاوی کیفری در دادرسی کیفری ایران و انگلستان

الهام حیدری*

استادیار گروه حقوق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهرکرد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۰/۱۶)

چکیده

معیار اثبات در پرونده‌های کیفری، رسیدن دادرس به قناعت وجدانی است. در واقع ملاک قضاوت و رأی، یقین درونی است که برای دادرس حاصل می‌گردد و این مهم با ارزیابی دلایل مطرح شده در پرونده کیفری برای وی حاصل می‌شود. دادرس در پرونده‌های کیفری دست به دو اقدام می‌زند: بازسازی وقایع مادی که در گذشته اتفاق افتاده است و نیز تطبیق با قانون و اقدام به صدور حکم. با این حال، دقت بیشتر آشکار می‌سازد که میان این دو مرحله گامی بنیادین موجود است که اهمیتی اساسی در تدارک دادرس برای صدور حکم کیفری دارد و آن مرحله ارزیابی دلایل از سوی دادرس است که از آن به مرحله «اقتناع وجدانی دادرس» نیز تعبیر می‌گردد. در این مقاله بر آنیم ضمن ارائه تحلیلی دقیق از مفهوم و ماهیت ارزیابی ادله و اقتناع وجدان و روش دستیابی به آن، با بررسی معیار اثباتی «فراتر از شک معقول» به عنوان معیار اثباتی در موارد کیفری در کشورهای کامن‌لا، تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو معیار اثباتی نمایانده شود.

واژگان کلیدی

اثبات، ارزیابی ادله، اقتناع وجدان، فراتر از شک معقول، معیار اثبات.

۱. مقدمه

معیار اثبات در دعاوی کیفری در کشورهایی که حقوق آنها مبتنی بر سیستم رومی-ژرمنی است، قناعت وجدان دادرس است که از آن به آزادی ارزیابی ادله نیز تعبیر می‌شود. به موجب اصل آزادی ارزیابی دلیل، دادرس در کمال آزادی، ارزش ادله ابرازی را ارزیابی نموده، بر اساس آن حکم صادر می‌کند. به بیان دیگر، دادرس برای صدور حکم و تصمیم‌گیری نهایی در بررسی، تحلیل و تعیین ارزش اثباتی هر یک از ادله ارائه‌شده آزاد است و در کمال آزادی ارزش ادله اثباتی را سنجش و ارزیابی می‌کند و در صورت حصول اقناع وجدانی رأی خواهد داد. به این ترتیب، ارزش اثباتی دلایل، هرگز از پیش و از سوی قانون‌گذار تعیین نخواهد گشت. ارائه تعریفی دقیق از مفهوم اقناع وجدانی دادرس، ساده نیست. با این حال، می‌توان گفت که اقناع وجدانی دادرس، محصول ارزیابی و سنجش دلایل، شرایط و اوضاع و احوال پرونده است. در واقع، اقناع وجدانی یک نتیجه‌گیری پیچیده است که مجموعه شرایط و اوضاع و احوال پرونده دادرس را به سوی آن سوق می‌دهد (آذربایجانی، ۱۳۸۷، ص ۱۲). در خصوص این معیار اثباتی میان امور حقوقی و کیفری تفاوت وجود دارد. اقناع دادرس حقوقی می‌بایست صرفاً از دلایل احصاشده در قانون ارائه شده به وی حاصل گردد. همچنین هرگاه امر ادعایی از اموری باشد که به موجب قانون اثبات آن مستلزم ارائه دلیل ویژه‌ای باشد، تنها در صورت ارائه آن دلیل است که وجدان دادرس قانوناً می‌تواند و باید اقناع گردد (تدین، ۱۳۸۸، ص ۲۷، پاورقی یک). این در حالی است که قناعت وجدان دادرس در امور کیفری می‌تواند مبتنی بر هر دلیلی باشد، چراکه در امور کیفری ادله احصا نمی‌شوند.

در عین حال، با وجود آزادی ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری، قیود و محدودیت‌هایی نیز وجود دارد؛ بنابراین این قیود الزاماً می‌بایست رعایت گردند. در واقع، آزادی دادرس در ارزیابی ادله نیز تابع اصول و قواعد خاصی است که گستره اصل آزادی ارزیابی دلایل را ترسیم می‌نماید. وجود این حد و مرزها و محدودیت‌ها در راستای پیشگیری از استبداد قضایی دادرس و حمایت از حقوق فردی اعضای جامعه ضروری است. برای مثال دادرس نمی‌تواند، اقناع خود را از دلیلی همچون اقرار حاصل از شکنجه، تحصیل نماید. اهمیت این معیار اثباتی به خصوص در دعاوی کیفری که با جان، مال، حیثیت و آزادی رفت و آمد افراد در ارتباط است، ضرورت تحلیل دقیق این معیار و بررسی ماهیت و شیوه دستیابی به آن را آشکار می‌سازد.

آزادی ارزیابی ادله در حقوق انگلستان نیز پذیرفته شده است. در واقع آنچه که در حقوق انگلیس از آن به «اثبات فراتر از شک معقول» تعبیر می‌شود، همان اصل اقناع وجدان قاضی یا اصل آزادی ارزیابی ادله است. این قاعده که به موجب آن جامعه باید تقصیر فردی را که متهم

به برهم زدن نظم عمومی است، فراتر از شک معقول اثبات نماید، ریشه در اصل برائت دارد و در انگلستان در اثنای قرن ۱۸ و با هدف حمایت از افراد علیه سوءاستفاده‌های قدرت عمومی شکل گرفته است. در واقع در یک پرونده کیفری، حقوق متهم به آن اندازه دارای اهمیت است که از سوی این معیار اثباتی که برای همین طراحی شده که تا آنجا که ممکن است احتمال یک رأی اشتباه را کاهش دهد، حمایت می‌گردد. در حقیقت در اجرای عدالت کیفری، این جامعه است که ریسک اشتباه را می‌پذیرد. علی‌رغم وجود ریشه‌های تاریخی برای این اصل در حقوق انگلستان، تعریف روشنی از آن ارائه نشده و این اصل به یکی از حوزه‌های سؤال‌برانگیز و مبهم در حقوق این کشور تبدیل شده است. در اینجا به پرسش‌هایی نظیر اینکه شک معقول چگونه شکی است، آیا اثبات فراتر از شک معقول معادل قطعیت ارزیاب است، در حین تحلیل این اصل به تفصیل پاسخ داده می‌شود و نیز از زبان حقوق‌دانان و محاکم انگلستان به آنها خواهیم پرداخت. ضمن اینکه به نظر می‌رسد احاطه بر معیار اثبات در دعاوی کیفری، نیازمند بررسی مفاهیم ارزیابی دلیل و اقتناع وجدانی است.

۲. مفاهیم

۲.۱. مفهوم ارزیابی دلیل

ارزیابی (Evaluation) به مفهوم قضاوت کردن (Judgment) درباره ارزش (Worth) یا شایستگی (Merit) پدیده‌ها است. در واقع ارزیابی، بررسی و اتخاذ نظر در خصوص شایستگی پدیده‌ها می‌باشد. با این توصیف که در فرایند قضاوت، ابتدا داده‌های لازم در خصوص پدیده و موضوع بحث گردآوری شده، سپس وضعیت موجود با وضعیت مطلوب مقایسه می‌گردد (آذربایجانی، پیشین، ص ۱۰). به نظر می‌رسد اگر بخواهیم تعریف داده‌شده را در مفهوم قضایی و به طور خاص به کار ببریم، می‌توانیم بگوییم که دادرسی در ارزیابی دلایل، ارزش اثباتی هر یک از آنها را در زمینه اثبات ادعای مطرح شده سنجش و قضاوت می‌کند. یکی از حقوق‌دانان در تعریف ارزیابی دلیل آورده است: «مقصود از ارزیابی دلیل، واکنش روانی است که دادرسی اعلام می‌کند، آنچه مدعی ارائه کرده او را نسبت به رویداد مورد استناد قانع ساخته است یا نه» (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۵۴).

«ارزیابی ادله» به این مفهوم است که دادرسی ارزش اثباتی ادله و امارات قانونی و قضایی را در حدی که وجدانش را قانع سازد، سنجش می‌کند. مثلاً زمانی که به صحت اقرار اعتقاد ندارد و به ناراستی آن ظن پیدا می‌کند، آنرا بی‌اعتبار تلقی کرده، به آن ترتیب اثر ندهد. هنگام ارزیابی این امکان وجود دارد که یک دلیل به ظاهر کامل و محکم از نظر قاضی از ارزش اثباتی کمی بهره‌مند گشته، دلیل ظاهراً کم‌اهمیتی به اقتناع وجدان قاضی بیانجامد (آذربایجانی، پیشین، ص ۱۲). بر

این اساس می‌توان گفت که دادرس در سنجش دلایل مطرح‌شده در پرونده و برآورد ارزش اثباتی آنها آزادی عمل دارد.

در انگلستان دادرسی کیفری با سیستم ترافیعی (Adversary system) اداره می‌شود، لذا دادرس کیفری وظیفه‌ای جز نظارت بر روند صحیح دادرسی و رعایت قواعد مربوطه از سوی طرفین دعوا ندارد و نمی‌تواند تحصیل دلیل نماید. در خصوص ارزیابی دلایل نیز، با توجه به اینکه در جرائم مهم که می‌توان با صدور کیفرخواست رسیدگی به آنها را به دادگاه جنایی محول نمود، (جرائم مبتنی بر کیفرخواست Indictable offenses)، تصمیم‌گیری در خصوص تقصیر یا عدم تقصیر متهم با هیئت منصفه بوده، لذا آنها به ارزیابی دلایل خواهند پرداخت. با این حال در جرائمی که در صلاحیت «محاکم مجستری» قرار دارند، این قضات صلح هستند که به ارزیابی دلایل مطرح‌شده در پرونده خواهند پرداخت. «یافتن پاسخ برای سؤالات مربوط به امور موضوعی، در صلاحیت اعضای عادی جامعه انگلیس یعنی هیئت منصفه و قضات دادگاه مجستری قرار گرفته است. آنها به‌عنوان نمایندگان جامعه واجد صلاحیت شده‌اند که بر اساس شناخت کلی جامعه و موجودی دانش اجتماعی پاسخ چنین سؤالاتی را بیابند» (Twining, 1997, 451).

در این کشور نیز ارزیابی یک دلیل به مفهوم اعطای وزن و ارزش اثباتی به آن است. یکی از نویسندگان حقوقی در این زمینه می‌نویسد: وزن دلیل، یک ارزیابی کیفی از ارزش اثباتی است که دلایل قابل پذیرش در زمینه امور موضوعی دارند. به بیان دیگر، دلایل مرتبط و قابل پذیرش دارای قدرتی بالقوه هستند که دادگاه بررسی‌کننده امور موضوعی را نسبت به آنچه که به آن مرتبط‌اند، متقاعد کنند. در عین اینکه ارزش اقناعی واقعی آنها به دیدگاه هیئت منصفه نسبت به حقیقت، قابل اعتماد بودن و قدرت آن دلیل وابسته است (Murphy, 2009, 35). به‌طور کلی می‌توان گفت که دادرسان و هیئت منصفه در ارزیابی دلایل مطرح‌شده در پرونده آزادی عمل داشته، ارزش اثباتی تک‌تک دلایل را خود تعیین می‌نمایند. ضمن اینکه در این کشور اصل بلامنازع آزادی ارزیابی دلایل کاملاً مرتبط است با مباحث معیار اثباتی؛ یعنی درجه یقینی که لازم است دادرس برای صدور حکم محکومیت متهم به آن برسد (Walter, 2000, 557).

۲.۲. مفهوم اقناع وجدانی دادرس

همان‌طور که گفته شد، از اصل آزادی ارزیابی دلایل در دادرسی‌های کیفری، به قناعت وجدانی دادرس نیز تعبیر می‌شود. وجدان در لغت به مفهوم قوه‌ای است در باطن شخص که وی را از نیک و بد اعمال آگاهی می‌دهد (معین، ۱۳۸۰، ص ۳۸۶). بر این اساس می‌توان اقناع وجدانی را به اعتقادی تعریف نمود که در ذهن قاضی و در هنگام ارزیابی دلایل ایجاد می‌گردد. اقناع نیز به

معنای قانع کردن و راضی ساختن آمده است (همان). آنچه که از عبارت «اقناع وجدانی» دادرس برمی آید، حصول قطع و یقین برای دادرس در خصوص ارتکاب جرم از ناحیه متهم و بر اساس دلایل مطرح شده در پرونده است.

۳. ماهیت اقناع وجدانی

دانستیم که معیار و ملاک صدور رأی در موضوعات کیفری، دستیابی دادرس به قناعت وجدانی است. در واقع از این اصطلاح چنین برداشت می شود که دادرس باید در خصوص مجرمیت متهم به قطع و یقین برسد؛ در غیر این صورت اصل بنیادین برائت مانع از صدور حکم به مجرمیت متهم خواهد شد. یقین از مفاهیم ادراکی انسان است. به این ترتیب، به نظر می رسد تحلیل دقیق ماهیت اقناع وجدانی مستلزم شناخت مفاهیم ادراکی است که برای انسانها حاصل می شود.

۳.۱. شناخت مفاهیم ادراکی

مقصود از مفاهیم ادراکی، حالت های مختلفی است که در برخورد با پدیده های خارجی برای ذهن انسان رخ می دهد. مهم ترین این حالت ها عبارتند از: شک، ظن، ظن متأخم به یقین و یقین.

شک عبارت است از اندیشه ای که دو احتمال مساوی آن را دربر گرفته و هیچ یک از آن دو بر دیگری رجحان نداشته باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۵۵۹). به این ترتیب، شک زمانی مصداق می یابد که مسئله ای مطرح شود و ذهن انسان در مقابل آن بین دو یا چند احتمال قرار گیرد و گرایشی به طرف یکی از احتمالات پیدا نکند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴، ص ۳۹۲). ظن تصویری است که دو احتمال نابرابر آن را فرا گرفته و هر چند یکی از آن دو بر دیگری برتری دارد، احتمال برتر مزبور در مقابل خود نوعی احتمال مخالف ولو ضعیف دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۵۵۹). پس اگر انسان با مسئله ای روبرو شود و ذهن وی میان دو یا چند احتمال قرار گیرد و گرایش به طرف یکی از احتمالات پیدا کند، می گویند «ظن» دارد (ولایی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۹). ظن متأخم به یقین حالتی است که نزد عرف به عنوان علم عادی شناخته می شود. از دیدگاه منطق، علم کیفیتی است که بر اثر ترکیب احساس مجرد فعلی با احساسات قبلی در ذهن آدمی ایجاد می شود (مجتبوی، ۱۳۶۶، ص ۱۹). بر این اساس، علم یکی از حالات ذهنی و دماغی انسان است که در نتیجه سنجش و ارزیابی مجموعه قرائن، شواهد و اوضاع و احوال حاکم بر یک پدیده خارجی به دست می آید و در نتیجه انسان وقوع یا وقوع نیافتن پدیده مورد بحث را مسلم و محرز می داند. نشانه علم و قطع آن این است که با حصول آن هرگونه احتمال مخالف یا باور

مخصوص دیگر از دل بیرون رفته، در آن جایی ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷، ص ۹۰۷). به این ترتیب، علم عادی یا اطمینان که در فقه به ظن متأخم به یقین تعبیر می‌شود، عبارت است از اندیشه‌ای که احتمال خلاف در برابر آن وجود نداشته باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۵۵۹)؛ همان حالتی که موجب سکون نفس در قاضی شده، آرامش خاطر وی را پدید می‌آورد. آرامش خاطری که حقوق‌دانان غربی از آن به اقتناع وجدانی دادرسی تعبیر کرده‌اند و سرانجام یقین حالتی از استقرار اطمینان بر حقیقت وجود امری است؛ به نحوی که هیچ‌گونه حالت تردید و دودلی در آن باقی نماند.

۲.۳. علم عادی به عنوان پرکاربردترین حالت ذهنی در عالم قضاوت

پرسشی که در اینجا به ذهن می‌رسد، این است که کدام یک از حالات ذهنی و ادراکی انسانی برای صدور حکم در امور قضایی لازم است؟ آنچه مسلم است اینکه «یقین» به ندرت در امور قضایی اتفاق می‌افتد. پس مشروط کردن صدور حکم در امور قضایی به تحقق یقین در دادرسان، خواسته‌ای نامعقول است که در عمل به عدم امکان صدور حکم در بسیاری از موارد خواهد انجامید. بنابراین آنچه که در صدور احکام قضایی ضرورت دارد، وجود اطمینان و علم عادی است و این همان حالتی است که در میان حقوق‌دانان به «اقتناع وجدانی دادرسی»، «قناعت وجدان» و یا «ایقان وجدان دادرسی» تعبیر می‌گردد. بر این اساس می‌توان گفت که یقین در مسائل قضایی، همان قناعتی است که برای دادرسی حاصل می‌گردد و حاصل اطمینان یا علم عادی است.

ارائه تعریفی دقیق از مفهوم اقتناع وجدانی دادرسی، ساده نیست. با این حال از آنچه که تاکنون مطرح شد، می‌توان این نتیجه را گرفت که اقتناع وجدانی دادرسی، محصول ارزیابی و سنجش دلایل، شرایط و اوضاع و احوال پرونده است. در واقع، اقتناع وجدانی یک نتیجه‌گیری پیچیده است که مجموعه شرایط و اوضاع و احوال پرونده دادرسی را به سوی آن راهنمایی می‌کند. برخی نویسندگان از اقتناع وجدانی دادرسی با عنوان قناعت قضایی نام برده و آن را چنین تعریف کرده‌اند: «قناعت قضایی نوعی از یقین خاص است که بر اثر عملیات قضایی کیفری به‌طور عام و ارزیابی ادله به شکل خاص حاصل می‌شود. پس قناعت مجرد رأی و نظر یا اعتقاد یا حالتی بین اعتقاد و یقین نیست بلکه قناعت امر واحد (نه تدریجی) و ثابتی است که در هنگام سنجش ارزیابی دلیل به‌کار می‌آید» (رمضانی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۰)، زیرا قناعت بر بنیان‌های عقلی، منطقی و محکمی در تعیین نتایج از مقدمات این بنیان استوار است. همین یقین خاص، قناعت قضایی است که جوهره اختیار دادرسی در ارزیابی ادله را تشکیل می‌دهد (فاضل زیدان، ۱۹۶۲ م، ص ۱۱۴-۱۱۲). برخی نویسندگان نیز با این عبارات از اقتناع وجدانی قضات یا هیئت منصفه

یاد کرده‌اند: «اقتناع انسانی به دادرسان یا هیئت منصفه وحی نمی‌شود. این معیار صحیح حقیقت بشری است» (مدوح، ۱۴۲۵ق، ص ۳۳۰).

آنچه مسلم است، معیار اثبات در دعاوی کیفری در حقوق ایران اقتناع وجدانی دادرس است. این مهم اگرچه تا قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، به‌خصوص در جرائم مستوجب حد تردید‌آمیز بود، با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و از محتوای مواد ۱۶۰ تا ۲۱۳ که ذیل عنوان ادله اثبات در امور کیفری تنظیم شده است، تا حد زیادی قابل برداشت است. توضیح اینکه قانون‌گذار جدید در ماده ۲۱۱ تعریفی از علم قاضی ارائه داده که به موجب آن علم قاضی را معادل یقین حاصل از مستندات بین معرفی کرده است. یقین دادرس نیز چیزی جز اطمینان عرفی وی و به عبارت بهتر قناعت وجدانی نخواهد بود. به‌علاوه قانون‌گذار جدید در ماده ۱۶۰ که ذیل عنوان مواد عمومی تنظیم شده، ادله اثبات جرم را برشمرده است. در ماده یادشده آمده است: ادله اثبات جرم عبارت است از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی. ظاهراً در این ماده علم قاضی همسنگ و هم‌عرض دیگر ادله برشمرده شده است. باین‌حال، ملاحظه سایر مواد مرتبط با بحث در قانون ۱۳۹۲ نشان می‌دهد که قانون‌گذار ما در تعزیرات سیستم دلایل معنوی را برگزیده و معیار اثبات را اقتناع وجدانی دادرس قرار داده است. این نتیجه را می‌توان از موادی از قانون اخذ نمود که صرف اقرار را کافی برای صدور حکم محکومیت ندانسته است. از جمله ماده ۱۷۱ که به موجب آن هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم کند، اقرار وی معتبر است و نوبت به ادله دیگر نمی‌رسد و در ادامه بیان می‌دارد، مگر اینکه با بررسی قاضی رسیدگی‌کننده قرائن و امارات برخلاف مفاد اقرار باشد که در این صورت دادگاه، تحقیق و بررسی لازم را انجام می‌دهد و قرائن و امارات مخالف اقرار را در رأی ذکر می‌کند. این ماده دقیقاً همسو با ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری تنظیم شده است. افزون‌براین، این مسئله به‌طور ضمنی از موادی برداشت می‌شود که میان شهادت و اقرار شرعی با شهادت و اقراریری که دلیل شرعی محسوب نمی‌شوند تفکیک قائل شده و هر کدام را مشمول قواعد خاصی دانسته است. برای مثال قانون‌گذار در ماده ۱۷۵ در تعریف شهادت شرعی آورده است، شهادت شرعی آن است که شارع آن را معتبر و دارای حجیت دانسته است؛ اعم از آنکه مفید علم باشد یا نباشد و این خود مبین این است که قانون‌گذار شهادت شرعی را در جرائمی غیر از تعزیرات، صرف‌نظر از اینکه در قاضی ایجاد علم و قناعت وجدانی بکند یا نه، معتبر دانسته است. مفهوم مخالف این عبارت آن است که در مواردی که اقرار یا شهادت، به تعبیر مقنن، دلیل شرعی محسوب نمی‌شوند، باید در قاضی ایجاد علم و اقتناع وجدانی کنند و یا حداقل همسو با دیگر قرائن و امارات موجود در پرونده کیفری باشند. افزون‌براین، ماده ۲۱۲ قانون مجازات ۱۳۹۲ نیز مطلب

گفته شده را به خوبی تأیید می‌کند. از محتوای ماده یادشده چنین برمی‌آید که مقنن جدید اهمیت فوق‌العاده‌ای را برای علم و اقتناع وجدانی قاضی قائل شده است؛ به نحوی که در صورت وجود تعارض میان علم قاضی با دیگر ادله قانونی، علم قاضی را ملاک صدور رأی دانسته است و البته این مسئله را وابسته به این می‌داند که علم قاضی بین بماند. به نظر می‌رسد منظور قانون‌گذار این بوده است که برای صدور حکم به استناد علم قاضی، ادله معارض نباید به میزان یا کیفیتی باشد که قناعت وجدانی قاضی را خدشه‌دار کند؛ چراکه در صورت وقوع این مسئله دیگر علمی وجود ندارد که دادرس بخواهد بر اساس آن حکم دهد.

با ملاحظه مواد قانونی به نظر می‌رسد که قانون‌گذار در خصوص حدود، قصاص و دیات، تلفیقی از اقتناع وجدانی و ادله قانونی را ملاک و معیار صدور رأی دانسته است. این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که قانون‌گذار در ماده ۱۶۰ قانون ۱۳۹۲ که در واقع به عنوان یک قاعده کلی در کلیات و قواعد عمومی حاکم بر ادله اثبات دعاوی کیفری پیش‌بینی شده است، علم قاضی را به عنوان یک دلیل اثباتی برای کلیه جرائم در نظر گرفته است. مسلماً وجود چنین ماده‌ای به این معناست که حدود نیز می‌توانند با علم قاضی اثبات شوند. همانطور که از مضمون موادی همچون ماده ۱۶۱، ۱۶۲ و ۱۸۷ قانون ۱۳۹۲ چنین برمی‌آید که در حدود، قصاص و دیات ادله شرعی موضوعیت دارند و قاضی به استناد آنها رأی می‌دهد؛ مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد. شاید بتوان گفت که قانون‌گذار راه‌حل میانه را در حدود اتخاذ نموده است. در واقع از مجموع موادی که در قانون مجازات اسلامی در این خصوص نگاشته شده می‌توان چنین برداشت کرد که دادرس کیفری باید برای صدور حکم محکومیت در این جرائم به اقتناع وجدانی و علم دست یابد. با این حال اگر دادرس با وجود تحقیقات جامعی که انجام داد، به قناعت وجدان دست نیابد، قانون‌گذار در این گونه جرائم، صدور حکم محکومیت را با وجود شرطی برای او امکان‌پذیر دانسته است. به این ترتیب که در مواردی که دادرس از رسیدن به علم و اقتناع وجدانی باز ماند، می‌تواند به دلایل قانونی که مخالف با علم و وجدان وی نباشد، عمل نماید. به بیان دیگر، در عمل به ادله اثبات، علم به وفاق شرط نیست، بلکه همین که علم به خلاف وجود نداشته باشد و دادرس نتواند به صحت آنها خدشه‌ای وارد نماید، امکان صدور حکم وجود دارد. مسلماً از سیاق عبارت «در مواردی که دعوی کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد» که در ماده ۱۶۱ قانون مجازات ۱۳۹۲ به کار رفته است چنین برمی‌آید که اگر قاضی علم به خلاف دلیل شرعی موجود همچون اقرار یا شهادت داشته باشد، دیگر نمی‌تواند به استناد آنها حکم به محکومیت متهم دهد و این به معنای ترجیح اقتناع وجدانی به عنوان معیار اثبات حتی در جرائم مستوجب حد است.

۳.۳. ماهیت اثبات فراتر از شک معقول در حقوق انگلستان

در حقوق انگلستان و نیز سایر کشورهای تابع سیستم «کامن‌لا»، «اثبات فراتر از شک معقول» معادل اقناع وجدانی دادرس است. در حقیقت در حقوق انگلستان عبارت «فراتر از شک معقول» یک فرمول اساسی است که علم حقوق به عنوان معیار ضروری اقناع در مورد محکومیت‌های کیفری طراحی کرده است (Stone, 1984, 355). درک این مفهوم در حقوق انگلستان جز در پرتو بررسی آموزه‌های حقوقی نویسندگان این کشور و نیز تفاسیر محاکم این کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. لذا نخست به تحلیل نویسندگان حقوقی انگلستان از معیار اثباتی فراتر از شک معقول خواهیم پرداخت و سپس تفسیر محاکم این کشور را در این خصوص جویا خواهیم شد.

۱.۳.۳. تحلیل حقوق دانان انگلیسی

آنچه که از منابع مختلف انگلیسی برمی‌آید، این است که تعریف اصطلاح «فراتر از شک معقول» نیز بر نویسندگان و مفسران حقوق کیفری امری دشوار جلوه نموده است؛ از جمله الیت این دیدگاه را دارد که «فراتر از شک معقول عبارت کهنی است و همیشه یافتن کلمات دیگری برای بیان معنا و مفهوم این عبارت امری دشوار بوده است» (Ellioth D W, 1980, 71). همچنین یکی دیگر از نویسندگان انگلیسی، تلاش برای روشن کردن معنای عبارت یادشده را ناامیدکننده دانسته است (Howard, 1990, 74-75). باین حال، برخی از نویسندگان نیز سعی در تعریف عبارت «فراتر از شک معقول» داشته‌اند. از جمله نوکز که شک معقول را چنین تعریف می‌کند: «این شک همان شکی است که یک انسان متعارف می‌تواند در امور جدی‌اش با آن مواجه شود و این امر احتمالات موهوم و عجیب و غریب را مستثنی می‌نماید» (Nokes, 1961, 491).

آنچه که از تعریف این نویسنده برمی‌آید، این است که فرمول شک معقول حاوی یک معیار عینی و نوعی است. در واقع شک باید براساس نظر شمار زیادی از مردم، متعارف باشد و نه فقط براساس احساسات شخصی اشخاص رسیدگی‌کننده به واقعیت (هیئت منصفه یا قضات صلح برحسب مورد). یکی دیگر از نویسندگان در تلاش برای تعریف عبارت شک معقول بیان می‌دارد: «بیشترین چیزی که با اطمینان می‌شود گفت این است که شکی که هیئت منصفه در سر دارند، می‌بایست متعارف باشد و شک خیالی و موهوم قابل اعتنا نخواهد بود» (Eggleston, 1983, 116).

همان‌طور که ملاحظه شد، از تعاریف یادشده تنها نکته قابل برداشت، ضرورت متعارف بودن شک و نیز اعمال معیار نوعی در این خصوص است و نمی‌توان چنین عباراتی را تعریف

و ارائه مفهوم عبارت فراتر از شک معقول دانست. تنها استون (Stone, op.cit, 354-355) یک تحلیل عقلانی از مفهوم اثبات فراتر از شک معقول را ارائه نمود. بر اساس نظر وی، معیار اثبات فراتر از شک معقول، با اثری که کل ادله مورد استناد در یک پرونده بر ذهن تصمیم گیرنده می گذارد، مرتبط است و این تشکیل دهنده بنیانی است که یک رأی به تقصیر می تواند بر آن مبتنی گردد. فراتر از شک معقول، از پذیرش صرف احتمال از سوی فرد یا افراد رسیدگی کننده به موضوع فراتر رفته و اقتناع وی را ضروری می سازد. بنابراین واژه بنیادین در این عبارت اقتناع یا اثبات است و نه واژه شک و تردید و یا احتمال. اگرچه وی اشاره می نماید که تصمیم گیرنده برای دستیابی به اقتناع فراتر از شک معقول، ناچار از بررسی احتمالات است (Ibid). تلاشی که این نویسنده در راستای تعریف به عمل آورده، از دیدگاه حقوق دانان انگلیسی قابل تحسین است، ولی از آن نظر که برای اعضای هیئت منصفه که از افراد عامی اجتماع تشکیل می شوند، قابل درک نیست، ناکارآمد است.

این مسئله فقط مشکل حقوق انگلستان نیست؛ در واقع اگرچه اصل آزادی دلایل به عنوان یک موضوع روشن و قطعی در سراسر اروپا شناخته می شود، مسئله مرتبط با آن یعنی حد اقتناع وجدانی و میزان عملی اقتناع وجدانی قاضی نیز تبدیل به یک بحث پرحرارت در این قاره شده است (Walter, op.cit, 557). در این خصوص و در پاسخ به این سؤال، درصد و میزان خاصی ارائه نشده است و به جای آن دائماً بر این نکته تأکید می شود که با توجه به محدودیت های ذاتی بشری در خصوص توانایی درک از طریق استعدادهای شناختی ذهنی، اقتناع وجدانی هرگز نمی تواند به مفهوم قطعیت مطلق باشد. «محاکم در موقعیتی نیستند که واقعیات را با قطعیت مطلق اثبات کنند. حتی اگر آنها باطناً و از نظر ذهنی معتقد باشند که مسائل عینی بیان شده در حکم صحیح اند، همیشه حداقل احتمال واقعی کوچکی وجود دارد که آن واقعاً اشتباه باشد» (Engel, 2009, 443).

آنچه که از نظریات حقوق دانان اروپایی برمی آید نیز نمی تواند پاسخ قاطعی به این سؤال باشد. برای مثال پروفیسور لئو روزنبرگ، از حقوق دانان برجسته این قرن، در این خصوص به این بیان اکتفا کرده است: «قاضی نباید شک کند زمانی که هر انسان متعارف دیگری با یک دید معقول و واضح از شرایط زندگی، متقاعد می شود» (Walter, op.cit, 558).

با وجود دشواری ارائه تعریفی دقیق از معیار اثباتی فراتر از شک معقول، برخی از حقوق دانان تلاش کرده اند با برشمردن ویژگی هایی برای شک معقول، تعریف کاربردی تری ارائه نمایند. برای نمونه نویسنده ای بیان داشته است: «شک گرایی و تردید احساسی و شخصی نباید برای زیرپا گذاشتن نظر دادستان کافی باشد. به عبارت دیگر تنها در صورتی که تردید

معقول است، متهم باید تبرئه گردد. یک تردید معقول به مفهوم شکی است که ویژگی‌های زیر را دارد:

۱. منطقی است؛ یعنی می‌تواند از نظر منطقی توجیه شود. ۲. واقعی، عینی و ملموس است؛ یعنی بر اساس واقعیات پرونده لمس می‌گردد. ۳. نسبی و مربوط به پرونده است؛ به این معنا که تعیین معقول بودن شک در چارچوب شرایط پرونده انجام شود.^۱

به موجب معیار آخر، معقول بودن تردید باید بر اساس تحقیقاتی باشد که با توجه به طبیعت و شرایط خاص هر پرونده ضروری است. به این مفهوم که پیش‌شرط برای اجرای رضایت‌بخش اصل آزادی ارزیابی دلایل این است که دادگاه کلیه تحقیقات لازم و خاص پرونده موردنظر را انجام دهد. این تحقیقات ضروری از پرونده‌ای به پرونده دیگر متغیرند و به شدت جرم، نوع آن، وضعیت متهم و اوضاع و احوال عملی هر پرونده وابسته‌اند. در کل و در هر پرونده ضروری است که تردید معقولی در خصوص صحت بیانات دادستان از عمل مجرمانه مورد اتهام وجود نداشته باشد (Diesen, 1957-2009, 170). با توجه به مبتنی بودن حقوق انگلیس بر رویه قضایی شاید بتوان مفهوم عبارت اقناع فراتر از شک معقول را در آرای محاکم این کشور بهتر درک نمود.

۲.۳.۳. تفسیر محاکم انگلیس از اثبات فراتر از شک معقول

همان‌طور که می‌دانیم، حقوق انگلستان مبتنی بر رویه قضایی است و به همین دلیل مفهوم واقعی «اثبات فراتر از شک معقول» را می‌بایست در آرای محاکم و تفاسیری که قضات از این عبارت ارائه کرده‌اند، جستجو نمود. پرونده راهنما در خصوص معیار اثبات قابل اعمال، پرونده «وولمینگتون» علیه دادستان عمومی است. در این پرونده، فردی متهم به قتل همسرش شد. با اینکه متهم پذیرفت که سبب مرگ همسرش شده، اما بر این نکته تأکید داشت که مرگ همسرش نتیجه یک تصادف بوده است. دادرس پرونده در راهنمایی به هیئت منصفه یادآور شد: «شما باید اقناع شوید که این زن به دست زندانی کشته شده است. دلایل باید شما را فراتر از شک معقول اقناع کنند. اگر به این امر اقناع شدید، آنگاه برعهده او است که دلایلی برای اثبات اینکه قتل، غیر عمدی و یا صرفاً یک تصادف بوده است، ارائه نماید». مجلس اعیان مقرر کرد که برعهده دادستان است که تقصیر متهم را اثبات کند و اینکه «به هیئت منصفه همیشه یادآوری می‌شود که دادستان باید تقصیر را فراتر از شک معقول اثبات نماید». باین‌حال، دادگاه در این پرونده چیزی بیش از بیان قابلیت اعمال معیار نگفت و تعریفی ارائه نکرد.^۱

1. For more information see: Woolmington V DPP, 1935, AC462

نکته عجیب اینکه معروفترین تلاشها در حقوق انگلیس برای تعریف ضابطه اثبات فراتر از شک معقول در پروندههای حقوقی^۱، از سوی قاضی لرد دنینگ^۲ که به عنوان یک قاضی حقوقی (و نه کیفری) کسب شهرت کرده- (Jowell J L & Mcauslan, JPWB, 1984, 5-25) انجام شده است. بر اساس نظر دنینگ، درخصوص اثبات فراتر از شک معقول، «... نیازی نیست که به قطعیت برسیم، بلکه صرفاً می‌بایست به بالاترین درجه احتمال برسیم. اثبات فراتر از شک معقول به معنای اثبات در سایه شک نیست. اگر دلایل علیه یک فرد آنچنان قوی هستند که تنها یک احتمال مختصر به نفع او باقی می‌ماند که می‌توان آن را با جمله «البته این محتمل است، اما یک احتمال بسیار ضعیف» کنار گذاشت، مجرم بودن متهم، فراتر از شک معقول اثبات شده است، اما کمتر از این کافی نیست». اگرچه بعضی از نویسندگان (May, 1986, 55 & Nokes, op.cit: 491) به اظهار نظر لرد دنینگ به عنوان یک تعریف از ضابطه اثبات فراتر از شک معقول توجه می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که اظهارات وی را نمی‌توان تعریف به مفهوم واقعی کلمه دانست. به این علت که دنینگ تنها به توصیف معیار پرداخته است. ضمن اینکه «بالاترین درجه احتمال» که در اظهارات وی آمده است، روشن نیست و این پرسش را در اذهان ایجاد می‌کند که «بالاترین درجه احتمال» چقدر است؟ در اینجا اگلستون نبود امکان کمیت‌نمایی را به شیوه گویایی بیان کرده است: «در یک محاکمه برای قتل عمدی در گذشته، اعضای هیئت منصفه از قاضی پرسیدند که چند درصد احتمال را باید برای محکومیت فرد به قتل عمد در نظر گرفت؟ قاضی به نحو صحیح و عاقلانه‌ای به این بیان که آنها باید فراتر از شک معقول اقناع شوند، اکتفا کرده و راه دقیق‌تری را نشان نداده بود. بر اساس نظر یکی از اعضای هیئت منصفه، بعضی احتمال حدود ۹۸ درصد و بعضی نیز ۱۰۰ درصد را برای تحقق اقناع فراتر از شک معقول لازم می‌دانند» (Eggleston, op.cit, 114).

با این حال، نویسندگان انگلیسی معتقدند که بیان عدد و رقم و درصد در این خصوص درست نیست، این معیار بیشتر از اینکه ماشینی و مکانیکی باشد، انسانی است (Stone, op.cit, 354). مشکلی که در درک مفهوم «اثبات فراتر از شک معقول» وجود دارد، باعث شد که بعضی از قضات در دستورالعمل‌هایی که به هیئت منصفه می‌دادند، از تکرار این عبارت خودداری نمایند.^۳ برای دوره‌ای از سال ۱۹۵۰م به بعد دادگاه پژوهش کیفری (Court of Appeal) در دستورالعمل‌ها و توصیه‌های خود عبارت «هیئت منصفه باید اقناع شوند به نحوی که آنها احساس اطمینان کنند»، را ترجیح می‌دهد (Buzzard, 1976, 61).

1. For more information see: Miller V Minister of Pensions 2, 1947, ALLER 372

2. For more information see: Millers Case, page 375

3. For more information see: R V Krits, 2, 1949, ALLER 406 410

لرد گدارد با عبارت «اثبات فراتر از شک معقول» مخالفت کرد، بر این اساس که بسیار دشوار است که برای هیئت منصفه توضیح دهیم که چه مقدار شک، شک معقول است و چه مقدار نه. او معتقد است که با بیان اینکه تردید نباید موهوم باشد، یک راهنمایی واقعی برای هیئت منصفه تحقق نمی‌یابد و اینکه گفته شود شکی که باید به آن توجه شود، شکی است که اعضای هیئت منصفه را در انجام امور خودشان به تردید وامی‌دارد نیز معیار مشخصی را ارائه نمی‌دهد. زیرا در یک شرایط خاص یکی از اعضای هیئت منصفه ممکن است برخلاف دیگران شک کند (Cross, 1985, 144). در پرونده «فرنلی»،^۱ لرد گدارد سعی کرد که معیار اثبات فراتر از شک معقول را به یک عضو هیئت منصفه توضیح دهد با این بیان که «شما باید فراتر از شک معقول اقناع شوید»؛ در واقع «شما باید کاملاً اقناع گردید» یا بهتر بگوییم «شما باید نسبت به تقصیر زندانی احساس اطمینان کنید». همچنین در پرونده «یاب چون چنگ»،^۲ اعضای هیئت منصفه راهنمایی بیشتری را در خصوص معیار اثبات از دادگاه درخواست نمودند. دادگاه معیار را توضیح داد، اما پس از محکومیت متهم و تجدیدنظرخواهی وی، دادگاه تجدیدنظر دادگاه بدوی را از تلاش برای تعریف معیار اثبات فراتر از شک معقول منع کرد با این بیان که «ما تأکید می‌کنیم که اگر قضاوت از تلاش برای تعریف چیزی که تعریف آن غیرممکن است، دست بردارند، تعداد پژوهش‌خواهی‌ها کمتر می‌شود».^۳

بر اساس آنچه که تاکنون ذکر شد، می‌توان گفت که آنچه در حقوق ما «آزادی ارزیابی دلیل» یا «اصل اقناع وجدانی» خوانده می‌شود، در حقوق انگلستان «اقناع فراتر از شک معقول»، «اقناع کامل» و یا «احساس اطمینان از تقصیر متهم» می‌باشد (Hampton, 1982, 226 and footnote 8). قوانین انگلستان هیچ تلاشی را برای روشن کردن این معیار انجام نداده‌اند، اما حقوق‌دانان این کشور امید دارند که در آینده با طرح یک پرونده در این خصوص، این شانس به «مجلس اعیان» داده شود که یکبار و برای همیشه این مشکل را حل نماید. در کل در خصوص ماهیت این قاعده می‌توان گفت که از نظر حقوق انگلیس، این یک قاعده ارزیابی دلایل با هدف معین نمودن کیفیت و کمیت ادله ضروری است که استناد به آن، سیستم عدالت کیفری را قادر به محکوم نمودن متهم می‌نماید. این مسئله را می‌توان از آرای مهمی که در حقوق انگلستان در این خصوص صادر شده است، برداشت نمود. برای نمونه، پرونده «اسمیت بی» که در آن قاضی خطاب به هیئت منصفه می‌گوید: «اگر شما تردید داشته باشید، اگر ذهن شما در مرحله‌ای از نوسان باشد، می‌بایست متهم را تبرئه نمایید» (McNally, 1862, 5). به این ترتیب به

1. For more information see: Regina V Hepworth and fearnley, 2 1955 QB 600 603

2. For more information see: R V Yap Chuan ching, 1976 63 Cr App R7(cA)

3. For more information see: R V Yap Chuan ching 11

نظر می‌رسد که این قاعده به اثری مرتبط است که دلایل بر ذهن هیئت منصفه که مسئول ارزیابی آنها هستند، به جا می‌گذارند.

۴. راه دستیابی به اقتناع وجدانی در پرتو ارزشیابی دلایل

اقتناع وجدانی، حاصل عملیات ارزیابی دلایل است که در حقوق کشورهای مبتنی بر نظام رومی-ژرمنی از سوی دادرس و در کشورهای مبتنی بر نظام «کامن‌لا» از سوی هیئت منصفه صورت می‌پذیرد. بر این اساس، روشن است که قانون‌گذار در چگونگی و کیفیت تحقق این اقتناع دخالتی ندارد. به عبارت دیگر، قانون‌گذار چگونه فکر کردن و نیز چگونگی شکل‌گیری معادلات ذهنی دادرس در زمینه ارزیابی دلایل را برای وصول به حقیقت و صدور حکم نهایی ترسیم نمی‌نماید. باین‌حال، دادرس در نهایت و پس از ارزیابی دلایل برای تطبیق عمل متهم با قانون به سراغ قانون‌گذار و قوانین کیفری وی می‌رود. به این ترتیب، می‌توان گفت که هدف از ارزیابی دلیل و نیز آزادی‌ای که به قاضی در این زمینه داده شده، رسیدن به حقیقت مطلق است. اگرچه حقیقتی که در رأی دادرس به آن اشاره می‌شود، لزوماً با حقیقت مطلق منطبق نیست. با این‌همه، دادرس می‌بایست نهایت تلاش خود را در این زمینه به کار برد. یکی از حقوق‌دانان در این خصوص می‌گوید: «هدف نهایی دلیل این نیست که دادگاه به واقع مطلق برسد؛ کافی است که اعتقاد به وصول به حقیقت را در دادرس ایجاد کند. به همین جهت، گروهی از نویسندگان اقامه دلیل را به تمهید وسایلی که بتواند اعتقاد دادرس را به درست بودن ادعا تأمین کند، تعریف کرده‌اند» (کاتوزیان، پیشین، ص ۲۱). دادرس یک انسان است و به دلیل محدودیت‌های وارد بر وجود بشری، امکان ادراک واقعیت مادی با تمام ابعادش برای وی وجود ندارد. باین‌حال، تلاش دادرس در این راستاست که حقیقتی که در حکم صادره به آن اشاره و از آن با عنوان حقیقت قضایی نام برده شده است، تا حد امکان به نزدیک‌ترین وضعیت به حقیقت مادی و مطلق برسد. در واقع دادرس می‌بایست اقتناع وجدانی پیدا کند که آنچه در حکم صادره بیان شده، نتیجه نهایی تلاش وی در جهت رسیدن به حقیقت مطلق است.

در حقوق آنگلو ساکسون هم این نظر تأیید شده است؛ به نحوی که یکی از حقوق‌دانان در خصوص این مسئله چنین گفته است: «به علت محدودیت‌های درک بشری و توانایی‌های شناختی ذهنی، اقتناع کلی از حقیقت که به وسیله تئوری اقتناع وجدانی ضروری و مورد تقاضا می‌نماید، هرگز نمی‌تواند به معنای قطعیت مطلق باشد. کافی است که انسانهای متعارف دیگر که دیدگاه واضحی از شرایط زندگی دارند، نیز متقاعد گردند» (Walter, op.cit, 557). البته نظر این حقوق‌دان تحت تأثیر معیار اثباتی فراتر از شک معقول است که در کشورهای انگلیسی-

آمریکایی کاربرد دارد. به همین دلیل است که با در نظر گرفتن دیدگاه انسانهای متعارف، معیار را از جنبه ذهنی صرف خارج کرده و عینیت را در آن دخیل دانسته است. در هر حال، صرف نظر از اینکه آنچه که از دادرسی خواسته می‌شود، با در نظر گرفتن عیوب بشری، حقیقت مطلق نیست، آنچه که تحقق این اقتناع وجدان را میسر می‌سازد، ارزیابی و سنجش دلایل مطرح شده در پرونده است. همان‌طور که گفته شد، قانون‌گذار فرمول خاصی برای ارزیابی دلایل به دادرسی ارائه نمی‌نماید. تنها چیزی که قانون‌گذار آن را تصریح کرده، آزادی دادرسی در ارزیابی دلایل است. در این راستا، دادرسی نباید به نتایج اولیه به دست آمده از دلایل بسنده نماید، بلکه لازم است درست بودن آنچه را که از ظاهر دلایل به دست می‌آید، از طریق فروض مخالف آن آزمایش کند؛ به گونه‌ای که مطمئن شود اقتناع وجدانی‌اش بر بنیان صحیحی استوار است. به این ترتیب، دادرسی دلایل مطرح شده در پرونده اعم از ادله مثبت مجرمیت متهم و ادله نافی آن را در دو کفه ترازو قرار داده و بر اساس یک نظم منطقی به بررسی احتمالات می‌پردازد. هرگاه در این بررسی و ارزیابی، دلایل مثبت ارتکاب جرم از سوی متهم بر ادله متضمن بی‌گناهی وی غلبه یابد، آن‌هم به نحوی که برای قاضی ایجاد یقین وجدانی کند، حکم به محکومیت متهم داده خواهد شد.

رسیدن به این یقین و در واقع تحقق اقتناع وجدان برای دادرسی، فرایند ذهنی پیچیده‌ای است که به نظر می‌رسد افزون بر ارزش اثباتی دلایل ارائه شده در پرونده، مسائل دیگری نیز در آن دخیل است. از جمله این موارد می‌توان به نحوه ارائه ادله از سوی طرفین یا وکیل آنها، شیوه برخورد و حرکات متهم و وکیل وی اشاره نمود. همچنین بر اساس اصل برائت، متهم بی‌گناه فرض شده و حق دارد که در طول دادرسی به طور کامل غیرفعال باقی بماند. اما همین غیرفعال بودن وی می‌تواند به شکل یک داده فرعی وارد فرایند ذهنی دادرسی یا اعضای هیئت منصفه (بر حسب نوع سیستم دادرسی) شده، در ایجاد اقتناع وجدانی آنها در خصوص مجرمیت متهم نقشی مثبت را ایفا نماید. به این ترتیب، نمی‌توان امکان وقوع چنین مسائلی را در فرایند تحقق اقتناع وجدانی انکار نمود. پس احتمال خطا در این فرایند دور از ذهن نیست. با این حال، برای جلوگیری از وقوع چنین خطاهایی راههای مختلفی پیش‌بینی شده است که بررسی آنها در این مقال نمی‌گنجد.

در اینجا تنها به این نکته اکتفا می‌نماییم که بهترین تضمین برای اینکه اقتناع وجدان دادرسی از شائبه اشتباه و خطا خارج باشد، خود دادرسی است. لذا دادرسی می‌بایست افزون بر برخورداری از ضمیری پاک و بیدار، از صلاحیت علمی و اخلاقی بالایی نیز بهره‌مند بوده، با جدیدترین داده‌های علمی در خصوص علوم جنایی به‌ویژه روانشناسی، روانپزشکی کیفری و پزشکی قانونی آشنا باشد. مسلماً چنین دادرسی، همان فردی است که می‌توان سرنوشت

متهمان جامعه را به احکام عادلانه وی سپرد. به عبارت دیگر، بر این اساس که آزادی ارزیابی ادله، لازمه دادن قدرتی فوق‌العاده به دادرسان است و دست دادرس را در اعطای ارزش اثباتی به هر قطعه از دلایل مطابق تفکر و خواست وی باز می‌گذارد، زمینه استبداد قضات کاملاً فراهم می‌شود و برخورداری دادرس از مسئولیت وجدانی و اخلاقی است که مهم‌ترین نقش را در جهت پیشگیری از سقوط وی در این گرداب ایفا خواهد کرد.

براین اساس می‌توان گفت، برای رسیدن به اقتناع وجدانی، دادرس می‌بایست در سطح بالایی از ادراک و اندیشه قرار داشته باشد و نیز دارای دقت، تأمل و هوشیاری جدی و منطقی صحیح برای بررسی پرونده مطرح شده مبتنی بر اسلوب منظم باشد. به علاوه دادرس در زمان تحلیل دلیل باید به تمام جوانب آن توجه کند و دلیل موردنظر را با دلایل موجود دیگر تطبیق نماید. رعایت نکات بالا راه دستیابی به اقتناع وجدانی است. مراعات این نکات باعث پیشگیری و کاسته شدن از خطاهای قضایی در عملیات ارزیابی می‌گردد و نیز سبب صدور احکام براساس حقیقتی می‌شود که به واقع نزدیک‌تر است و یقیناً صدور چنین احکامی اطمینان اصحاب دعوا، آسایش خیال دادرس و آرامش مردم را به ارمغان خواهد آورد (رمضانی، پیشین، ص ۱۵۴).

نتیجه

به موجب اصل آزادی ارزیابی دلیل، دادرس در کمال آزادی ادله مطرح شده در پرونده را ارزیابی کرده، به هر قطعه از دلایل ارزش اثباتی را که خود مناسب می‌بیند اعطا می‌کند و سرانجام با تحلیل و ارزیابی ارزش‌های اثباتی اعطایی، به صدور رأی اقدام می‌نماید.

براین اساس، معیار اثباتی در پرونده‌های کیفری، اقتناع وجدانی دادرس است که با ارزیابی ادله مطرح شده در پرونده برای وی حاصل می‌شود. اقتناع وجدانی دادرس معادل «اثبات فراتر از شک معقول» است که معیار اثباتی در پرونده‌های کیفری در کشورهای کامن‌لا و از آن جمله انگلستان می‌باشد. ارائه تعریفی دقیق از این دو معیار اثباتی بسیار مشکل است و در کل می‌توان گفت اقتناع وجدانی، نتیجه‌گیری نهایی است که مجموعه شرایط و اوضاع و احوال پرونده، دادرس را به سوی آن سوق می‌دهد. در خصوص اثبات فراتر از شک معقول نیز باید گفت که از نظر حقوق انگلیس، این یک قاعده ارزیابی دلایل با هدف تعیین کیفیت و کمیت ادله ضروری است که استناد به آن، سیستم عدالت کیفری را قادر به محکوم نمودن متهم می‌نماید. در کل به نظر می‌رسد که هر دو معیار اثباتی یادشده به اثری مرتبطاند که دلایل بر ذهن دادرس یا هیئت منصفه که مسئول ارزیابی آنها هستند، به‌جا می‌گذارند. این دو معیار اثباتی با وجود شباهت زیادی که در ماهیت دارند، از تفاوت‌های ظریفی نیز برخوردارند. در

واقع یکی از مهم‌ترین تفاوت‌هایی که کامن‌لا در خصوص معیار اثبات در پرونده‌های کیفری با حقوق اروپای قاره‌ای و کشورهای دیگری که از آن الهام گرفته‌اند، از جمله حقوق کشور ما دارد، تأکید نداشتن کامن‌لا بر اعتقاد شخصی به‌عنوان ضابطه تصمیم‌گیری است؛ به‌نحوی که قاعده اثبات فراتر از شک معقول بر ملاک و معیارهای خارجی و بیرونی به جای مراحل اعتقادی ذهنی تأکید دارد. اعضای هیئت منصفه دعوت شده‌اند تا بر اساس داده‌ها و اطلاعاتی که از لحاظ قانونی دارای صلاحیت هستند، بررسی کنند که یک شخص متعارف در این شرایط چه تصمیمی می‌گیرد تا اینکه تسلیم اعتقادات شخصی خود شوند. به‌این ترتیب، برای مثال متهم کیفری، مستحق تبرئه است؛ نه بر اساس هر گونه شکی که از سوی حقیقت‌یابان (اعضای هیئت منصفه) تجربه شده، بلکه تنها بر اساس تردیدهایی که به لحاظ اجتماعی و میان‌فردی قابل دفاع و متعارف است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آذربایجانی، علیرضا (۱۳۸۷). نظام ارزیابی دلیل در حقوق ایران و کامن‌لا. رساله دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران.
۲. تدین، عباس (۱۳۸۸). تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری. چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۴). ترمینولوژی حقوق. تهران: چاپ پانزدهم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). دانشنامه حقوقی. جلد چهارم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۷). دایرةالمعارف علوم اسلامی. جلد دوم، تهران: انتشارات گنج دانش.
۶. رضائی، احمد (۱۳۹۰-۱۳۸۹). اختیار دادرسی کیفری در ارزشیابی ادله (مطالعه تطبیقی حقوق ایران و مصر). رساله دکتری، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). اثبات و دلیل اثبات. جلد اول، چاپ پنجم، تهران: نشر میزان.
۸. مجتبی، سیدجلال‌الدین (۱۳۶۶). فلسفه در ایران. چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. معین، محمد (۱۳۸۰). فرهنگ فارسی. جلد اول، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۰. ولایی، عیسی (۱۳۸۰). فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول. چاپ دوم، تهران: نشرنی.

ب) عربی

۱. فاضل زیدان، محمد (۱۹۶۲م). الوجیز فی اصول المحاکمات الجزائیة. دمشق: الجامعه السوریه.
۲. ممدوح، خلیل البحر (۱۴۲۵هـ-۲۰۰۴م). نطاق حریه القاضی الجنائی فی تکوین قناعه الوجدانیة. مجله الشریعه و القانون، العدد حادی و العشرون، ربیع‌الآخر.

ج) خارجی

1. Buzzard J H (1982 & 1976), **phipson on evidence**, 13ed.
2. Diesen, Christian (1957-2009), **Beyond Reasonable doubt standard of proof and Evaluation of Evidence in Criminal Cases**, Stockholm institute for scandinavian law.
3. Engel, Christoph (2009), **preponderance of the evidence versus intime conviction: a**

4. Cross and Tapper C (1985), **R A N, on evidence**, 6edition. **behavioral perspective on a conflict between American and continental European law**, Vermont law review, vol.35:435.
5. Eggleston, R (1983), **Evidence, proof and probability**, 2ed.
6. Elliot D W, Phipson and Elliot (1980): **manual of the law of evidence**, 12ed.
7. Hampton C (1982), **criminal procedure**, 3ed.
8. Howard crane & Hochberg (1990), **hipson on evidence**, 14ed.
9. Jowell J L & McAuslan JPWB, Lord Denning (1984): **The judge and the law**.
10. May, R (1986), **criminal evidence**.
11. McNally L (1862), **Rules of Evidence on pleas of the crown**.
12. Murphy, Peter (2009), **Murphy on evidence**, eleventh edition, Oxford University Press.
13. Nokes, G D (1967), **an introduction to evidence**, 4ed, 1961 & 3ed.
14. Stone M (1984), **proof of fact in criminal trials**.
15. Walter H. Rechberger (2000), **fact finding beyond all reasonable doubt- legal aspects**, Freseus J AnalChem, Springer-Verlag.
16. Twining, William (1997), **freedom of proof and the reform of criminal evidence**, Israel law review, vol 31.